

محبوب خدا  
درس ۱۰: الگوبرداری از محبت خدا  
دکتر آر. سی. اسپرول

در حالیکه به پایان مطالعه‌ی درباره‌ی محبت خدا نزدیک میشویم، گفتم که باید زمانی رو به نگاه کردن به باب سیزده اول قرتیان، اختصاص بدیم.

شاید فکر کنید که چرا توجه‌مون رو به اون جلب میکنم؛ چون در اول قرتیان باب سیزده، پند و اندرز رسولی درباره‌ی نحوه‌ی رفتار و عمل مطابق با محبتی که به عنوان آگایه تعریف کردیم رو داریم. پس چطور قراره به ما چیزی درباره‌ی شخصیت خدا و محبت او بگه؟

خب بازم میگم، ما میدونیم که محبت، محبت آگایه، در شخصیت خدا ریشه داره و محبتی که ما خونده شدیم تا به همدیگه ابراز کنیم، محبتی هست که از خدا نشات میگیره و محبتیه که بازتاب و انعکاس شخصیت خداست.

پس وقتی با دقت به این نصایح درباره‌ی اینکه ما چطور باید محبت نشون بدیم، نگاه میکنیم، حداقل از طریق قیاس، چیزی درباره‌ی اینکه خدا چطور محبت خودش رو نسبت به ما اعمال میکنه، یاد میگیریم. با این نکته در ذهن، میخوام چند لحظه به اول قرتیان، باب سیزده نگاه کنیم. قبل از اینکه این کارو بکنم، یه چیز دیگه هست که میخوام بگم.

نمیدونم چند تا کتاب توی زندگیم خوندم، اما میدونم که عددش به هزارها میرسه؛ و با اینحال اگر شما از من بپرسید ده تا کتاب برتری که تا حالا خوندم و روی طرز فکرم تاثیر گذاشته، چی هستند، گفتن اینکه دقیقاً ده کتاب برتر کدومها هستند، برام سخته!

اما مطمئناً در اون فهرست این کتاب کوچک که خیلی هم شناخته شده نیست، وجود داره که جاناتان ادواردز نوشته به نام «نیکوکاری و ثمرات آن».

منظورم اینه که ما درباره‌ی «عواطف مذهبی» ادواردز و «آزادی اراده» اش و موعظه‌اش با عنوان «گناهکاران در دست یک خدای عصبانی» شنیدیم، اما این کتاب، تفسیری از اول قرتیان باب سیزده هست و با فاصله‌ی زیاد، بهترین تفسیریست که تا به حال از اون کتاب دیدم.

این کتاب «نیکوکاری و ثمرات آن» توسط انتشارات «بنر آو تروت تراست» منتشر شده و ما هم اون رو در سازمان لیگونیر در انبار داریم؛ اما من قویاً توصیه میکنم که مسیحیانی که میخوان

درک خودشون از معنی اعمال میوهی روح محبت و عطای محبت، عمیق‌تر کنند، این بهترین منبعی هست که درباره‌ی اون اظهار نظر کرده.

بگذارید در ابتدا، به طور خلاصه هفت راهی که ادواردز میگه در اول قرتیان سیزده درباره‌ی طبیعت محبت حقیقی به ما آموزش داده شده رو بیان کنم؛ و با استفاده از یه جمع‌بندی ساده، فقط میخوام به طور خلاصه این هفت راه رو بیان کنم .

شماره‌ی یک، محبت آشکار میکنه که روحیه‌ی مسیحی درست چیه.

اون روحیه‌ای که ما انسان‌ها باید نشون بدیم با محبت تعریف شده. دوم اینکه، محبت به کسانی که ایمان به مسیح رو اقرار می‌کنند، نشون میده که آیا تجربه‌ی مسیحی اونها حقیقیه یا نه، چون اگر محبتی نداشته باشیم، از خدا متولد نشده‌ایم.

به یاد داشته باشید که یوحنا گفت اونهایی که محبت میکنن از خدا مولود شده‌اند؛ و تمام اونهایی که از خدا مولود شده‌اند، در مفهوم آگاپه محبت میکنن. پس اگر در زندگی ما آگاپه نیست، حتی اگر اقرار مشتاقانه‌ای به ایمان داشته باشیم، ایمانی رو که اقرار میکنیم، نداریم، چون هرکسی که ایمان حقیقی داشته باشه، محبت حقیقی هم داره.

سوم، محبت، روحیه‌ای دوستانه رو آشکار میکنه؛ روحیه‌ای که خودِ آسمان هست. چهارم، محبت، دلیگیری زندگی مسیحی رو نشون میده. حالا، در کتاب مقدس و در الاهیات بین فضایل محبت و فضیلت شادی تمایز قائل میشیم.

افرادی که شادی ندارند، محبت هم ندارند. همونطور که محبت به طرز جدایی‌ناپذیری با ایمان مرتبط هست، محبت هم به طور جدایی‌ناپذیری با شادی مرتبطه. شما نمیتونید همزمان محبت داشته باشید و شادی نداشته باشید.

محبت نشون میده که چرا نزاع و مشاجره گرایش به تباهی مذهب داره. ششم، محبت نیاز مبرم به محافظت در برابر حسادت، بدخواهی، تلخی و سایر ارواح تاریکی که عمل محبت رو مختل می‌کنند، رو آشکار میکنه.

نکته‌ی اینجا اینه که با روحیه‌ی حسادت نسبت به شخص دیگه، در واقع نمیتونم اون شخص رو دوست داشته باشم و نسبت بهش حسادت داشته باشم. من نمی‌تونم نسبت به کسی که واقعاً

دوستش دارم بدخواه باشم؛ و به این ترتیب تلخی، کینه توزی، حسادت، و رشک، ردائلی هستند که بر ضد فضیلت محبت عمل می‌کنند!

و در نهایت در این جمع‌بندی، می‌گه محبت ما رو دعوت میکنه که حتی بدترین دشمنان خودمون رو محبت کنیم، چون این روحیه مسیحی رو میسازه و خلاصه‌ی مسیحیت هست. خب به این موضوع به طور مختصر نگاهی میندازیم. بیایید نگاهی به خود متن بندازیم، جایی که در اول قرتیان باب سیزده این کلمات رو میخونیم: «اگر به زبان‌های مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم، مثل نحاس صدادهنده و سنج فغان‌کننده شده‌ام».

اجازه بدید سر همین جمله‌ی اول بایستم. توجه کنید که زمینه‌ای که پولس رسول در اون این شرح باشکوه رو از طبیعت محبت به ما میده در میان یک بحث گسترده‌تر در مورد عطایای روح‌القدس. وقتی برای کلیسای قرتس مینویسه، آگاهه که کلیسا به خاطر رقابت بر سر عطایای روح از هم گسسته شده؛ و در قلب این جدال، تکلم به زبان‌های غیر یا همون صحبت به زبان‌ها بود، بگونه‌ای که در فصل دوازده و فصل چهارده پولس عمیق‌ترین مباحثه را در مورد کل پدیده‌ی صحبت به زبان‌ها ارائه میده و اینکه چگونه این عطیه نباید باعث اختلال یا نابودی محبتی بشه که باید در بدن مسیح آشکار باشه.

به همین دلیل که در اول قرتیان سیزده این بخش رو شروع میکنه. یادتون باشه که اون این نامه رو در چند فصل ننوشته، ما این فصل‌بندی‌ها رو اضافه کردیم؛ پس زمینه اینه، جایی که اون تفکر آگاپه رو معرفی میکنه، می‌گه اگر به زبان‌های مردم و فرشتگان سخن بگم، اگر عطیه‌ی زبان‌ها رو داشته باشم، اما محبت نداشته باشم، فقط دارم سر و صدا می‌کنم.

این تمام چیزیه که از زندگی من بیرون میاد و تمام چیزی که از دهانم بیرون میاد، راکده. یه سمفونی نیست؛ بلکه صدای نابهنجاره؛ پس داره می‌گه، اگه پر عطیه‌ترین و کاریزماتیک‌ترین انسان هم باشید و عطای محبت رو نداشته باشید، چیزی بیش از یک نحاس صدادهنده و سنج فغان‌کننده نیستید، فقط صدای به هم خوردن میدید.

بعد ادامه میده: «و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه‌ی علوم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به حدی که کوه‌ها را جابجا کنم و محبت نداشته باشم، هیچ هستم». حتی عطای نبوت، عطای علم، تمام این عطایا که خدای روح‌القدس به قوم خودش عطا میکنه، اگه محبت باهاشون نباشه، بی‌ارزش هستند.

حالا، یکی از چیزایی که میخوام بگم تا این موضوع رو به وضعیت کنونی خودمون ربط بدم، اینه که ما این تفکر رو در فرهنگمون داریم که استعداد، کثرت گناهان رو میپوشونه. اگر کسی یک بازیگر موفق سینماست، مهم نیست درگیر چند تا رابطه‌ی زنا هست. اگر شخصی یه ورزشکار برجسته‌ست، مهم نیست چند تا بچه‌ی نامشروع داره، چون ما به رهبرامون به عنوان الگوی خودمون نگاه نمیکنیم؛ اگر با استعدادند، اگر توانمندند، همین مهمه. حتی یه نفر ممکنه رییس جمهور ایالات متحده باشه و وقتی در این کشور مجادله‌ی مونیکا لوینسکی رو پشت سر گذاشتیم، مفسران یکی پس از دیگری گفتند: اخلاقیات شخصی رئیس جمهور مهم نیست. ما کسی رو میخوایم که بتونه ما رو به طور مؤثر در اقتصاد و بقیه‌ی چیزها رهبری کنه.

و همین مورد در کلیسا هم صدق میکنه. اگر شخصی تحصیلکرده و باهوش باشه و به عنوان یه استاد یا الهیدان سطح بالا باشه، از بسیاری جهات غیرقابل انتقاد. یا اگر یک شخص، سخنرانی خوش صداست، یا واعظی بزرگه، مهم نیست؛ ما صرفنظر از رفتارشون همچنان اون قهرمان‌ها رو بالا می‌بریم.

این چیزی نیست که پولس رسول میگه. چیزی که پولس میگه، اینه: «من اهمیتی نمیدم که شما چقدر با استعداد یا چقدر خبره هستید، اهمیتی نمیدم که چقدر مشهور هستید، اگه آگاه ندارید، از دید خدا هیچی نیستید».

این البته هشدار ترسناکی که عیسی در انتهای موعظه‌ی سر کوه داد رو به ذهن میاره، وقتی که گفت: بسیاری در آن روز نزد من میان و میگن: «خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو این کارو نکردیم؟ آیا به نام تو اون کارو نکردیم و الی آخر؟ و عیسی بهشون نگاه می‌کنه و میگه: «هرگز شما رو نشناختم! از من دور بشید!»

هنوز افرادی هستند که امید و اعتمادشون به عملکردشون که اونا رو به پادشاهی خدا برسونه. وقتی عیسی گفت: «اگر شرارت‌پیشه هستید، شما رو نمی‌شناسم؛ لطفا برید.» منظورم اینه که ترسناکه. این بخصوص برای فردی که مثل من مشغول کاریه که بهش خدمت مسیحی تمام وقت می‌گیه، ترسناکه؛ و اغلب بهش فکر می‌کنم. یادم میاد که یک بار در سالن قدم می‌زدم و دقیقاً از گوشه‌ی چشمم بازتابی از خودم رو در یک آینه دیدم و چرخیدم و خودم رو در آینه نگاه کردم و گفتم: اگه دارم به چهره‌ی مردی که در مسیرش به سمت جهنمه نگاه می‌کنم، چی؟ و فکر کردم: «اما من موعظه می‌کنم، من تعلیم میدم و تمام اینکارا رو می‌کنم». به همین دلیل که گفتم متوجه نمیشم چرا مردم اول قرن‌تین سیزده رو اینقدر دوست دارند، چون وقتی ما استاندارد محبت حقیقی رو با مکاشفه‌ی الهی میبینیم، این برای من تکان‌دهنده است.

من رو درهم میشکنه؛ چون میبینم زندگی من چقدر پایین‌تر از این استاندارد رسیده و ترسناکه وقتی پولس میگه: اگه نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه‌ی علوم رو بدونم و ایمان کامل داشته باشم، به حدی که کوه‌ها رو جابجا کنم و محبت نداشته باشم، هیچ هستم؛ و بعد گوش کنید چی میگه: «و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم.» اگر خودم رو از تمام دارایی‌های شخصیم محروم کنم، اگر همه چیزم رو به فقرا بدم، اگر تمام دارایی‌هام رو ببخشم، حتی زندگی خودم رو، اما محبت نداشته باشم، در نهایت بازنده‌ام. سودی نبردم، هیچ چیز مفیدی ندارم، هیچی نیستم.

کاری که پولس اینجا انجام میده، اینه که نمونه‌ای رو مطرح میکنه تا اهمیت والای محبت رو نسبت به هر چیز دیگه نشون بده، چون اینه که جوهره‌ی زندگی مسیحی رو تعریف میکنه. پس اون این همه زمان رو صرف میکنه تا موضوع رو در اون پاراگراف آغازین معرفی کنه که ما میتونیم برای روزهای متمادی مطالعه‌اش کنیم، قبل از اینکه به خود موضوع برسه و زمان بگذاره تا توصیف کنه و تعریف کنه که این محبت چیه!

اما قبل از اینکه تعریف کنه محبت چیه، اول اهمیتش رو بیان میکنه. مهم‌تر از زبان‌ها، مهم‌تر از نبوت، مهم‌تر از محبت، مهم‌تر از ایمان، مهم‌تر از فداکاری، مهم‌تر از خدمت کمک به نیازمندان، مهم‌تر از شهادت، این محبتی هست که پولس ازش صحبت میکنه. خب بیایید الان به محتوا و ذات آگاهی بندازیم. پولس اینطور شروع میکنه: «محبت حلیم و مهربان است.» محبت حلیم و مهربان است. آیا ما این واژه‌ها رو در جای دیگه‌ای از کتاب مقدس دیدیم؟ چند بار کتاب مقدس شخصیت خدا رو حلیم توصیف کرده؟ حلیم.

یک روز به خاطر ام. آر. آی شونه‌ام در یک مرکز پزشکی بودم و همونطور که در اتاق انتظار بودم، پیرمردی، پیرزنی رو روی ویلچر به اتاق انتظار آورد. وقتی اون خانم وارد شد، میتونستم ببینم که درد شدیدی داره؛ و همونطور که روی ویلچر نشسته بود و منتظر بود تا صداش کنن که به اتاق پزشک بره، شروع کرد به آرومی گریه کردن.

من اونجا نشسته بودم و مجله میخوندم. مدام بهش نگاه می‌کردم، چون دردش شدید و شدیدتر شده بود. اون خانم شروع کرد به بلندتر گریه کردن و در نهایت به شوهرش گفت «جایی هست که من بتونم دراز بکشم؟ نمیتونم این درد رو تحمل کنم.»

مرد پا شد و به پنجره‌ی شیشه‌ای زد و با افرادی که پشت شیشه بودند، حرف زد و گفت: «همسر من درد شدیدی داره، جایی هست که اون بتونه دراز بکشه تا وقتی که بره و دکترها رو ببینه؟»

شنیدم که اون خانوم از پشت شیشه گفت: «تا یک دقیقه دیگه صداشون میکنم، الان میان دنبالش»؛ و مرد گفت: «عزیزم، الان نوبت میشه، ایرادی نداره»؛ و زن در یک لحظه دست از گریه کردن کشید؛ من فکر کردم: «خیلی خوشحالم که این خانم مجبور نیست بیشتر از این درد رو تحمل کنه»؛ اما یه دقیقه گذشت، پنج دقیقه گذشت، ده دقیقه گذشت، پانزده دقیقه گذشت و زن زد زیر گریه و گفت: «کجان؟ نیومدن که». به شوهرش نگاه کرد و گفت: «منو ببر خونه. دیگه تحمل ندارم».

مرد گفت: «اما عزیزم، مجبور میشیم دوباره بیایم و همه‌ی اینارو بازم از سر بگذرونیم. بذار دوباره ازشون بپرسم». همون موقع که مرد بلند شد تا از اونا بپرسه، خانم رو صدا زد و آروم شد و رفت داخل. نمیدونم مشکل اون خانم چی بود، اما میتونم اینو بهتون بگم که نمیتونستم تحمل کنم نیم ساعت توی اون اتاق انتظار بنشینم و کسی رو تماشا کنم که در این دوران با تمام مسکن‌هایی که داریم، رنج می‌کشید. نمیتونستم در اون مدت زمان کوتاه، حتی به کسی که اینقدر پریشان حال بود، گوش کنم.

و به موقعیت دیگه‌ای فکر کردم که خانمی رو ملاقات کردم؛ ازم خواسته شده بود برم و اون خانم رو در خونه‌اش ملاقات کنم که به مدت ده سال در بستر، از سرطانی کشنده رنج میکشید. وقتی به خونه‌اش رفتم و نشستم و باهاش صحبت کردم، اون خانم به من نگاه کرد و قطره اشکی روی گونه‌اش غلتید و بهم گفت: «آر. سی»، اون خانم مسیحی بود و گفت: «آر. سی، فکر کنم دیگه نمیتونم این وضع رو تحمل کنم». شما چی میگین؟ ببینید اون خانم با یه آنفولانزای بیست و چهار ساعته بیمار نشده بود. اون زن برای یه هفته یا حتی برای یه ماه متحمل درد نشده بود. ده سال بود و اون زن این وضع رو به عنوان یک مسیحی به مدت ده سال تحمل کرد تا اینکه در نهایت گفت: «نمیتونم بیشتر از این تحمل کنم»؛ و هفته‌ی بعد، خداوند اون رو به خونه برد و من از شنیدنش خیلی خوشحال شدم.

برای ما خیلی سخته که برای مدت زمانی طولانی درد بکشیم. میخوایم که درد، خیلی زود تموم بشه. متحمل رنج شدن برای یه مدت کوتاه یه چیزه و برای مدت طولانی یه چیز دیگه؛ اما این رنج طولانی فقط مرتبط با درد جسمی و تحمل اون نیست؛ بلکه تحمل دشمنی از سوی افراد دیگه، توهین و افترا از سوی افراد دیگه هم هست.

ادواردز راجع به این صحبت میکنه و میگه: «برخی افراد با سرزنش یا غیبت پشت سر دیگران به نام نیک اونها آسیب میزنن. هیچ آسیبی شایع‌تر از این نیست، هیچ گناهی شایع‌تر یا پست‌تر از این نیست. روش‌های زیاد دیگه‌ای برای آسیب زدن وجود داره، اما میزان آسیب ناشی از

اینطور بد حرف زدن پشت سر دیگری فراتر از تصویره. برخی افراد به بقیه با شایعه پراکنی درباره‌ی اونها و تهمت بی‌رحمانه به اونها آسیب میزنن. بعضی بدون اینکه مستقیم چیزی دروغ رو نسبت بدنند، هرچیز رو بد جلوه میدن؛ هر چیزی که مربوط به همسایه‌هاشون میشه رو در بدترین وضع و حالت ممکن نشون میدندن، درباره‌ی خطاهای اونها اغراق می‌کنند و اونها رو بزرگتر از اون چیزی که واقعاً هستند، بیان می‌کنند و همیشه به شیوه‌ای ناعادلانه و غیرمنصفانه درباره‌شون صحبت می‌کنند.

در نتیجه با قضاوت‌های بی‌رحمانه نسبت به هم و تحریف گفتار و اعمال همدیگه به شکلی آسیب‌زننده و شر، آسیب‌های زیادی به همسایه‌ها وارد میشه. ادواردز داره درباره‌ی افترا صحبت میکنه. یکی از سخت‌ترین دردهایی که باید تحمل کرد.

ما چطور اون رو تحمل میکنیم؟ وقتی یک نفر به دروغ ما رو متهم میکنه، غریزه‌ی طبیعی ما اینه که متقابلاً عکس‌العمل نشون بدیم و متقابلاً تلافی کنیم. من همیشه با مردم راجع به این صحبت میکنم و میگم: «طریقی هست که در اون خوانده شدیم که گناهان وحشتناک زیادی رو علیه خودمون جذب کنیم» اما این خطرناک هم هست. وستا میگه شخصیت من اینطوره؛ در مورد زندگی روزانه با من، میگه، «این همون کاریه که تو میکنی». «اگه من کاری کنم که تو دوست نداری، چیزی راجع بهش نمیگی. یه جوری رفتار میکنی انگار هیچ خطایی صورت نگرفته؛ و من اونو دوباره انجام میدم و فکر میکنم مهم نیست چون تو چیزی نگفتی و ایرادی نداره؛ و دوباره انجامش میدم. تو فکر نمیکنی که خوبه و بعد یه جایی، بعد از این که تمام این مدت اینو توی دلت نگه داشتی، انفجاری صورت میگیره که من نمیفهمم»؛ من گفتم: «این گناه منه». چون من میگم «باشه، من اینو دوست ندارم، اما قراره تحملش کنم، صبور باشم و انتقاد نکنم و اینجور چیزا، اما اگه انتخاب کنم که جذبش کنم، مجبورم که جذبش کنم».

دیگه نمیتونه زمانی باشه که سد بشکنه و آب سرریز بشه و سیل اطراف شما رو احاطه کنه. پس ما روش‌های مختلفی در مواجهه با این نوع توهین و آسیب داریم؛ اما ما خوانده شدیم که صبور و حلیم باشیم! اولین باری که کسی ما رو تحقیر میکنه واکنش خشمگینانه نشون ندیم. نمیتونیم اینکارو بکنیم؛ و نیاز به فیض هست تا بتونیم به مدت طولانی از این چیزها در رنج باشیم؛ توجه کنید چه چیزی اینجا با حلیم بودن مرتبطه: «محبت حلیم و مهربان است» مهربان.

مهربان به چه معناست؟ مهربان بودن یعنی بدجنس نبودن؛ یعنی صبور بودن، دوستانه برخورد کردن، تند و بدجنس و تلخ نبودن در روح. یکی از بزرگترین امتیازات زندگی من قبلاً این بود

که در اولین روزهای آغاز سازمان خدمتی «مشارکت زندان»، در هیئت مدیره بودم و یه روز با چاک کالسون در جلسه‌ای بودم و در مورد طراحی لوگو برای سازمان صحبت می‌کردیم.

راجع به تصاویر مختلفی صحبت کردیم و آخرش من پیشنهاد کردم، گفتم: «میدونی راجع به این سازمان خدمتی چی به ذهنم می‌آد؟» گفت: «چی؟» گفتم: این کاری که ما در سازمان خدمتی برای زندانی‌ها سعی داریم انجام بدیم این نیست که این افراد رو مورد ضرب و شتم قرار بدیم، بلکه قراره فیض خدا را به اونا بدیم. چون عیسی گفت: نی خرد شده را نخواهد شکست؛ و مطمئناً بعضی از این افراد، مجرمان سرسختی هستند، شکی نیست. همیشه با عینک خوشبینی بهش نگاه کنیم، اینو درک می‌کنیم؛ اما خیلی از این افراد انسان‌های شکسته‌ای هستند؛ و عیسی به این افراد خدمت می‌کرد.

او رفت دنبال نی‌های خرد شده و با مهربانی و ملایمت بهشون خدمت کرد. چاک گفت: «خودشه»؛ و تا امروز اون نشان روی سنجاق سینه‌ی مشارکت زندان رو میبینم که عکس یه ساقه‌ی گندمه که از وسط خم شده، به عنوان یک نی شکسته یا خرد شده که هنوز کاملاً نشکسته، این لوگوی اون خدمت شده و این همون چیزیه که راجع بهش اینجا صحبت می‌کنیم – محبتی که مهربانه.

ببینید محبت مهربانانه هرگز نمی‌گه: «بهت اینو گفته بودم». چون وقتی به ما مشاوره داده میشه و اون رو نادیده می‌گیریم، فاجعه پیش می‌آد، آخرین چیزی که ما می‌خوایم بشنویم اینه که «بهت اینو گفته بودم». چون کاملاً خودمون آگاهییم که قبلاً بهمون گفته شده بود این کار رو انجام ندیم؛ اما شخص مهربان این کلمات رو قورت میده و به دنبال شکستن نی خرد شده نیست. خب در درس بعدیمون سعی می‌کنیم به انتهای اول قرتتیا سیزده برسیم و بقیه‌ی توصیفاتیه که پولس می‌کنه رو بررسی می‌کنیم.